

ضوابط تكفير

ضوابط تکفیر

تکفیر افراد، شرایط و ضوابطی دارد که نمی توان بدون آنها کسی را به کفر نسبت داد. اما وهابیون بدون توجه به این دلایل و صرف اینکه کسی با عقاید آنان مخالف است به وی نسبت تکفیر میدهند. در ادامه شرایط و ضوابط تکفیر بیان خواهد شد.

1. تحقیق و تفحص

قبل از نسبت دادن کفر به کسی باید در کلام و رفتار و اعتقاد او تحقیق و تفحص کرد و در نقل کلمات و عقاید و کردار او جانب عدالت و امانت را مراعات نمود.

شوکانی می نویسد:

اعلم انّ الحکم علی رجل مسلم بخروجه عن دین الإسلام و دخوله فی دین الکفر لاینبغی لمسلم یؤمن بالله و الیوم الآخر أن یقدم علیه إلاّ ببرهان اوضح من شمس النهار... [1]

بدان که حکم کردن بر مرد مسلمانی به خروج از دین اسلام و داخل شدن او در دین کفر، برای مسلمانی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، چنین اقدامی صحیح نیست، مگر با برهانی واضح تر از خورشید روز...

ابن حجر هیتمی می نویسد:

ینبغی للمفتی ان یحناط فی التکفیر ما امکنه لعظیم اثره و غلبة عدم قصده سیما من العوام، ولا زال ائمتنا - یعنی الشافعیة - علی ذلک قدیماً و حدیثاً. [2]

بر فتوادهنده سزاوار است که تا حدی که می تواند در تکفیر احتیاط کند، به جهت مهمی اثر آن، و غلبه عدم قصد او خصوصاً از عوام. و همیشه امامان ما از شافعی ها در قدیم و جدید بر این روش عمل می کردند.

2. تعمد

قبل از حکم کردن بر فردی به کفر باید اسباب کفر را دانسته و نیز دانست که آن اسباب از روی عمد از او صادر شده است.

ابن تیمیه می گوید: ... و کذلک بلال لما باع الصاعین بالصاع امره النبی (صلّی الله علیه وآله وسلّم) برّده، و لم یرتب علی ذلک حکم آکل الربا من التفسیق و اللعن و التغلیظ؛ لعدم علمه بالتحريم. [3]

... و همچنین بود در مورد بلال که چون دو صاع را به یک صاع فروخت پیامبر (صلّی الله علیه وآله وسلّم) او را دستور به رد داد و بر آن حکم خورنده ربا از قبیل نسبت به فسق، و لعن، و شدت مترتب نکرد؛ چرا که او از تحریم ربا آگاهی نداشت.

خداوند متعال می فرماید:

«وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ» (احزاب: 5) و گناهی بر شما نیست در خطاهایی که از شما سرمی زند [و بی توجه آنها را به نام دیگران صدا می زنید]، ولی آنچه را از روی عمد می گویند [مورد حساب قرار خواهد داد].

از پیامبر (صلّی الله علیه وآله وسلّم) نقل شده که فرمود:

انّ الله تجاوز لی عن امتی الخطأ و النسیان.[4] همانا خداوند برای خاطر من از امتم [حکم] خطا و فراموشی را برداشته است.

ابن تیمیه در شرح آن می گوید: و ذلك یعم الخطأ فی المسائل الخبریة القولیة و المسائل العملیة. و ما زال السلف یتنازعون فی کثیر من هذه المسائل، ولم یشهد أحد منهم علی أحد لا بکفر ولا بفسق ولا بمعصیة.[5]

و این شامل خطا در مسایل خبری قولی و مسایل عملی می شود، و همیشه قدما در بسیاری از این مسایل نزاع می کردند و هیچ یک از آنان بر دیگری گواهی به کفر و فسق و معصیت نمی داد.

3. قصد و اختیار

کسی را می توان به کفر نسبت داد که کاری کفرآمیز را از روی قصد و اختیار انجام داده یا آن را بر زبان جاری ساخته است و به اضطرار نرسیده است.

ابن حجر هیثمی می گوید:

الذی صرّح به ائمتنا انّ من تکلم بمحتمل للکفر لا یحکم علیه حتّی یتفسر.[6]

آنچه که امامان ما بر آن تصریح نموده اند اینکه هرکس به کلامی که در آن احتمال کفر است تکلم کند بر او حکم به کفر نمی شود تا از او درخواست شود که سخنش را توضیح داده و تفسیر کند.

ملاً علی قاری می گوید:

الصواب عند الأكثرین من علماء السلف و الخلف ان لا نکفر أهل البدع و الأهواء إلا ان أتوا بکفر صریح لا استلزامی؛ لان الاصح انّ لازم المذهب لیس بمذهب...[7]

صواب نزد اکثر علما از قدما و متأخرین این است که ما اهل بدعت و هوای نفسانی را تکفیر نمی کنیم مگر در صورتی که کفر صریح انجام داشته باشند نه کفر استلزامی؛ زیرا صحیح تر آن است که لازم مذهب، مذهب به حساب نمی آید...

او همچنین در کتاب "شرح الفقه الأكبر" می نویسد:

ذکروا انّ المسألة المتعلقة بالکفر إذا کان لها تسعة و تسعون احتمالاً للکفر و احتمال واحد فی نفيه، فالأولی للمفتی و القاضی ان یعمل بالإحتمال النافی؛ لانّ الخطأ فی ابقاء الف کافر أهون من الخطأ فی افناء مسلم واحد.[8]

ذکر کرده اند که مسأله متعلق به کفر، اگر برای آن نود و نه احتمال کفر باشد و یک احتمال در نفی کفر، سزاوار برای مفتی و قاضی آن است که به احتمال نافی عمل کند؛ زیرا خطا در باقی گذاشتن هزار کافر آسان تر است از خطا در نابود کردن یک مسلمان.

4. نفی اکراه

از شروط تکفیر نفی اکراه و بودن آزادی در عمل و گفتن چیزی است.

خداوند متعال می فرماید:

"مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ" (نحل: 106)

کسانی که بعد از ایمان کافر شوند - به جز آنها که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است - آری، آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده اند، غضب خدا بر آنهاست؛ و عذاب عظیمی در انتظارشان است.

از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده که فرمود:

انّ الله وضع عن امتی الخطأ و النسیان و ما استکرهاوا علیه.[9]

همانا خداوند از اتمم خطا و نسیان و آنچه را که بر آن اکراه شده اند [حکمش] را برداشته است.

5. عدم حکم به لازمه قول

ابن تیمیه می گوید:

...فلازم المذهب لیس بمذهب إلا أن يستلزمه صاحب المذهب... [10] ... لازمه مذهب جزء عقائد مذهب به حساب نمی آید، مگر آنکه صاحب آن مذهب ملتزم به آن باشد... و نیز می گوید: فالصواب انّ مذهب الإنسان لیس بمذهب له إذا لم يلتزمه، فانه إذا كان قد انکره و نفاه کانت اضافته إليه کذباً علیه... [11] صحیح آن است که مذهب انسان آن وقتی مذهب اوست که ملتزم به آن باشد، ولی اگر آن را انکار کرده و نفی کند انتساب آن به او دروغ بر اوست...

محمد خلیل هراس در شرح نونیه ابن قیم جوزیه می گوید:

والذی يظهر من کلام الأئمة أنّهم لا یفرقون فی الحکم بین اللوازم البینة الظاهرة واللوازم الخفیه؛ فانّ الإنسان قد یدهل عن اللوازم القریب، بل غالب کلامهم عن اللوازم البینة التي ثبت لزومها؛ فإذا ثبت عدم المؤاخذه بها و عدم لزومها فالخفیه من باب أولى. [12]

آنچه از کلام امامان به دست می آید اینکه آنان بین لوازم آشکار و ظاهر و لوازم مخفی - در عدم جواز انتساب به افراد - فرق نمی گذارند؛ زیرا انسان گاهی از لوازم قریب غافل است، بلکه غالب کلام انسان از لوازم آشکار است که لزومش ثابت می باشد. حال اگر نمی توان کسی را به لوازم آشکار مؤاخذه کرد پس در لوازم خفی به طریق اولی نمی توان انسان را مؤاخذه نمود.

وهابیت و مسلمانان

وهابیان جامعه ای را که در آن کارهایی می شود که با افکار آنها سازگاری ندارد، جامعه جاهلی دانسته و صفات آن را که از آن جمله شرک و کفر باشد بر آن مترتب می کنند، با آنکه افراد در عصر جاهلیت و نیز محیط در آن عصر و زمان، دارای حالات و خصوصیات بوده که هرگز آن خصوصیات در جامعه مسلمان کنونی یافت نمی شود. لذا نمی توان آیاتی که در مذمت قوم جاهلی وارد و نازل شده را بر جامعه اسلامی و مسلمانان منطبق نمود.

مطابق روایات بسیاری که از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلّم) رسیده واجب است که حکم به اسلام کسی کنیم که شهادتین را بر زبان جاری می سازد گرچه در واقع و باطن اعتقاد دیگری دارد.

از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلّم) نقل شده که فرمود:

امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا أن لا إله إلاّ الله، و أنّ محمداً رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلّم)، فإذا قالوها فقد عصموا دماءهم و أموالهم... [13]

به من دستور داده شده با مردم بجنگم تا به وحدانیت خداوند و رسالت محمد (صلی الله علیه وآله وسلّم) گواهی دهند، و چون چنین گفتند خون ها و اموالشان محفوظ خواهد شد...

و نیز در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلّم) نقل شده که فرمود:

یخرج من النار من قال: لا إله إلاّ الله. [14] هر کس که کلمه توحید را بر زبان جاری ساخته از آتش دوزخ خارج می شود.

بر اساس شریعت اسلامی صحیح نیست فرقه ای از فرق اسلامی را بی دلیل و مدارک متقن داخل در کفر نمود، مادامی که اعتراف به شهادتین نموده، و ضرورتی از ضروریات دین را انکار نمی کند.

این مطلب از اموری است که هر کسی کوچک ترین توجهی به شریعت اسلامی داشته باشد

از آن اطلاع دارد، هر چند معاشرت زیادی با مسلمانان نداشته باشد. لکن وهابیان مسلمانان را تکفیر کرده و به جان آنان می افتند. کاری که مورد خشنودی استکبار و استعمار شده و از این راه استیلای خود را بر مسلمانان ادامه می دهند.

جمهور فقیهان و متکلمان بر این باورند که کسی حق ندارد دیگری را که اهل قبله است و به طرف آن نماز می خواند، با اقرار به شهادتین و عدم انکار ضرورتی از ضروریات دین، تکفیر نماید: 1. قاضی سبکی می گوید:

اقدام بر تکفیر مؤمنین جداً دشوار است. و هر کسی که در قلبش ایمان است، تکفیر اهل هوا و بدعت را دشوار می شمارد، در صورتی که اقرار به شهادتین دارد؛ زیرا تکفیر امری دشوار و خطیر است. [15]

2. قاضی ایجی می گوید: "جمهور متکلمین و فقیهان بر این امر اتفاق دارند که نمی توان احدی از اهل قبله را تکفیر نمود..." [16].

3. تفتازانی می گوید: "مخالف حق از اهل قبله کافر نیست؛ مادامی که ضرورتی از ضروریات دین را مخالفت نکند؛ مثل حدوث عالم، حشر اجساد" [17].

4. ابن عابدین می گوید:

در کلمات صاحبان مذاهب، تکفیر دیگران بسیار مشاهده می شود، ولی این گونه تعبیرها از کلام فقهای مجتهد نیست. و معلوم است که اعتباری به غیر فقها نیست. [18]

تکفیرگرایان وهابی در فهم حقیقت عوامل و اسبابی که انسان را از دایره اسلام خارج می کند و موجب می شود که متصف به کفر گردد، به اشتباه و بی راهه رفته اند. لذا بی جهت افرادی را متهم به کفر می نمایند. آنان به حدی در این امر افراط دارند که در نتیجه قضاوتشان به جز اندکی از مسلمانان، کسی بر اسلام باقی نمی ماند، که مصداق بارز آنان در این عصر و زمان وهابیان می باشند. آنان گرچه به انگیزه امر به معروف و نهی از منکر چنین نسبتی را به مسلمانان می دهند، ولی باید بدانند که در ادای این فریضه، ملاحظه حکمت و موعظه حسنه ضرورت دارد؛ همان گونه که خداوند متعال می فرماید:

"ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ" (نحل: 125)

با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما و با آنها به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن.

این طریق و روش در برخورد، به پذیرش طرف مقابل نزدیک تر است. لذا اگر کسی مسلمانی را که نماز می خواند و فرایض دینی را به جای می آورد و از محارم الهی اجتناب می کند، به اموری که نزد او بر حق است دعوت کند در حالی که طرف مقابل برخلاف عقیده اوست، در صورت نپذیرفتن نباید او را متهم به کفر و شرک نماید؛ زیرا از قدیم الأيام آرای علما و مردم مختلف بوده و هنگام دعوت، بعضاً عقاید یکدیگر را نمی پذیرفتند. لذا نمی توان به مجرد نپذیرفتن عقایدی را که نزد جماعتی بر حق است، یک مسلمان را به کفر و زندقه متهم کرد. علامه امام سید احمد مشهور الحداد می گوید:

وقد انعقد الإجماع على منع تكفير أحد من أهل القبلة إلا بما فيه نفي الصانع القادر جلّ و علا أو شرک جلی لا یحتمل التأویل أو إنكار النبوة أو إنكار ما علم من الدين بالضرورة أو إنكار متواتر أو مجمع علیه ضرورة من الدين. [19]

به طور حتم اجماع منعقد شده بر اینکه هیچ یک از اهل قبله را نمی توان تکفیر کرد مگر در عقیده ای که منجر به نفي خداوند قادر جلّ و علا شده یا در آن شرک آشکاری باشد که احتمال تأویل در آن نباشد. یا انکار نبوت بوده یا چیزی از ضروریات دین انکار گردد، یا خبر متواتر یا امری که اجماع بر ضروری بودن آن است انکار شود.

در غیر این موارد حکم به کفر مسلمان امر خطیری است. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ يَا كَافِرَ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدَهُمَا. [20] هرگاه شخصی به برادر دینی اش بگوید ای کافر، یکی از آن دو به کفر بازگشته است.

یعنی اگر آن شخص واقعاً کافر بود که هیچ وگرنه خود شخصی که این نسبت را داده به کفر سزاوارتر است.

مراعات مدارا در دعوت به حق رفق و مدارا و لطف و دوری از غلظت و تندروی اصل بزرگی است در پذیرش حق و پیروی و اطاعت مردم از آن. لذا هرکس که می خواهد امر به معروف و نهی از منکر کند باید از این راه وارد شود، همان گونه که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده که فرمود:

إِنَّ الرَّفْقَ مَا كَانَ فِي شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ، وَلَا نَزَعَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ. [21] همانا مدارات در هیچ چیزی نمی باشد جز آنکه آن را زینت می بخشد، و از هیچ چیزی گرفته نمی شود جز آنکه آن را زشت می کند.

خداوند متعال خطاب به پیامبرش می فرماید:

“فَيَمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَئِن تَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَ لَقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ” (آل عمران: 159) به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم (و مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند.

- [1]. 4 .578 [2]. 9 .88 [3]. 20 .253 [4]. 3 .2043 [5]. 4 .239 [7]. 6
362 " " [8]. 1 .162 [9]. 5 .306 [11]. 20 .218217 [12]. 2
[13]. 235 [14]. 25 [15]. 44 [16]. 58 [17]. 392 [18]. 5 .227 [19]. 4 .237
72 () [20]. 7 .597 [21]. 8 .22